



نجات اشتباهی شخصیت منفی

Mistakenly Saving the Villain

مترجم: sepiwhite

سایت: myanimex.ir

تلگرام: @myanimex

چپتر ۳ : زاده شده بدون اشک

زیبای سرخ پوش لبان قرمزش را باز کرد و درون فلوت فوت کرد. صدای فلوت پر از عشق و محبت بود، و به آرامی قلب ها را نوازش میداد، گویی همه ی شنوندگان را دعوت می کرد تا این حس خوب را با او شریک شوند.

....

مادر سونگ چینگشی یک پیانیست مشهور بین المللی بود. و به خاطر تاثیر مادرش، تنها سرگرمی او بیرون از مدرسه، موسیقی بود. در آخرین روز های زندگی اش که تمام عملکرد بدنش از کار افتاده بود، به طور معجزه آسایی هوشیاری اش را از دست نداده بود. مادرش بهترین تجهیزات صوتی درجه یک را خرید تا بی وقفه موسیقی برایش پخش کنند. او از ارتباطاتش استفاده کرد تا نوازندگان برتر در زمینه های مختلف هر روز کنسرت کوچکی برایش برگزار کنند.

در آن زمان موسیقی او را از لبه ی ناامیدی نجات داد و قلبش را آرام کرد. در آن مدت سونگ چینگشی نسبت به احساساتی که در آهنگ ها پنهان بود، حساس شده بود و انگار می توانست آن ها را درک کند. او می توانست لطافت نوازنده را در موسیقی پرشور پیانو بشنود و همچنین می توانست دلگرمی پنهان را در موسیقی غم انگیز و اندوهناک گوچن^۱ متوجه شود....

....

^۱ آخر چپتر عکسش رو میزارم.

الان هم ميتوانست صدای ناامیدی و تقلا را در میان آن عشق و محبت بشنود.

سونگ چینگشی بالاخره سرش را بلند کرد و مات و مبهوت به آن ققنوس باشکوه خیره شد.

جین فایرن وقتی دید توجه سونگ چینگشی به یک زیبارو جلب شده بسیار خوشحال شد " سونگ شیانزون از این برده خوشت اومده؟ اسمش یو ووهوان^۲ هست. ذاتا اغواگره و وسوسه بر انگیزه. ریشه معنویت چوب با کیفیت و کمیابیه. خیلی توی رختخواب مقاومت میکنه. هر چی بیشتر شکنجه اش کنی، گستاخ تر میشه. هیچ کس نیست که اون رو امتحان کرده باشه و خوشش نیومده باشه. شیانزون هم میخوان یکم طعمشو بچشن؟"

گوش های سونگ چینگشی با این پیشنهاد بی پرده سرخ شد. سریع نگاهش را پس کشید و با صدای گرفته ای گفت " نه "

"شیانزون پزشک پادشاه قصد داره پاکدامنیش رو نگه داره و هیچ علاقه ای به این چیزا نداره. خودتو اذیت نکن دوست من." شیانزون لینگ بائو به آنها نزدیک شد. به یو ووهوان اشاره کرد و آهی کشید " یادمه این بهترین محصولیه که از شیه^۳ چو^۴ خریدی، درسته؟ تو قلمرو جاودان بهترین مرد برای تورکردن برده های زیبا هست. هر کدوم خوشمزه تر از قبلی. حیف که با دوست خوبم رابطه ی بهتری داره و بهترین محصولاتش رو به تو میفروشه."

^۲Yue Wuhuan

^۳Xie quo

جین فایرن دستش را در هوا تکان داد و گفت "خجالت‌م نده. او با پول هام رابطه خوبی داره نه با خودم."

شیانزون لینگ بائو خندید "اگه با پول میشد دوست خرید، دوست من، تعداد دوستانات قابل شمارش نبود. بیا، بیا بسلامتی این رابطه ی جدیدت مشروب بنوشیم."

جین فایرن هم خندید. به مرد جوان در آغوشش دستور داد جامش را پر کند و به همراه شیانزون لینگ بائو مشروب نوشیدند.

شیانزون لینگ بائو زیاد نوشیده بود و تقریباً مست بود. به میز تکیه داد و به صدای فلوت گوش کرد. آهی کشید "روز اولی که وارد کاخ شد رو یادم میاد. حتی با مهر اقاکیا حاضر به همراهی کردن مهمونا نمیشد. این کارش خیلی خوشمزه ترش میکرد. ولی الان خیلی هرزه شده. کاملاً طعمش عوض شده. میبینم روش هات خیلی خوب روش تاثیر گذاشته."

جین فایرن سرش را تکان داد و گفت "حیف که هر بلایی سرش بیاری گریه نمیکنه. بدون اشک به دنیا اومده، که یکم از جذابیتش کم میکنه"

سونگ چینگشی وقتی یک مشکل پزشکی شنید نتوانست جواب ندهد "بدون اشک به دنیا اومدن ممکنه بخاطر مشکل سیستم غدد اشکی باشه."

جین فایرن برای لحظه ای مات و مبهوت ماند. او تمام تلاشش را برای ایجاد رابطه ای دوستانه با سونگ چینگی می کرد ولی علاقه ای به شنیدن همچین موضوعاتی نداشت. فقط توانست خنده ی ناخوشایندی کند و موضوع را عوض کند. "اجازه نده هرزگی این

مرد زیبا گولتون بزنه. توی قلمروی فانی شاهزاده ای محترم و والا مقام بوده. شیه چو وقتی دنبال فانی های زیبا میگشت، یو ووهوان هشت ساله رو پیدا کرد و متوجه شد خیلی با استعداد هست. اون پیش فرمانروا کمی از قدرت های ماورایی اش رو به رخ کشید و قرصی برای افزایش عمر به امپراتور هدیه داد. اون، پسر فرمانروا را به خاطره داشتن ریشه ی معنوی تحسین کرد و درخواست کرد استادش بشه. فرمانروای پیر بیش از حد خوشحال شد و پسرش رو با رضایت به جاودانه پیر سپرد. ولی شیه چو خیلی زرنگ بود. اون خیلی جدی فانی هایی که ریشه ی معنوی داشتن رو به عنوان دانش آموز قبول میکرد و با رفتارش اعتمادشون رو جلب میکرد. بعد اونا رو فریب میداد تا داوطلبانه قراردادی معنوی امضا کنن و به برده تبدیل بشن. به اونا کمی تهذیبگری آموزش میداد و وقتی به اوجشون میرسیدن، بعد اونا رو با مهر اقا قیا علامت گذاری میکرد و در بهترین وضعیتشون، نگه می داشت. سپس اونا رو به فاحشه خونه ها میفروخت تا در تخت به بقیه خدمت کنن."

"اگرچه همه میدونن چقدر آدم سواستفاده گری هست ولی چشماشون رو روی روش قاجاق برده هاش میبندن."

قرص یانشو^۴ را فقط می توان یک بار مصرف کرد تا عمر فرد ۱۰۰ سال افزایش یابد. تهذیبگرانی که به مرحله ی شکل گیری پایه ی قدرت رسیده اند میتوانند حداقل تا سه هزار سال عمر کنند. آنها نیازی به این اسباب بازی ها نداشتند. بیشتر اینها برای برده

^۴ قرص یانشو همون قرصیه که شیه چو به فرمانروا، پدر یو ووهوان داد.

های فانی خریده میشدند. تهذیبگرانی که برده قاچاق میکردند با این روش سود بسیار زیادی میبردند. ولی هیچکدام از آنها مانند شیه چو برده ها را بزرگ نمیکرد.

سانگ چینگشی با مرور خاطراتش متوجه شد در گذشته با شیه چو برخورد داشته و سوپرایز شد...

در بهار آن سال، بدن اصلی در حال انجام مطالعات خود روی تهیه ی قرص جدیدش بود که شیه چو با کودکی بیهوش پیشش آمد. کوک یک فانی ۱۱-۱۲ ساله، با بنیه ی خالص یین و ریشه ی معنوی چوب کمیاب بود. علاوه بر این، استعداد او استثنایی به نظر میرسید و حتی بهتر از برخی از متولدین خانواده های جاودان بود. شیه چو گفت دانش آموز جدیدش است که سه سال پیش او را پذیرفته بود. وقتی برای تمرین به کوه رفته بودند، توسط یک مار ماسک شیطانی نیش خورده است. مار های ماسک شیطانی خیلی سمی نبودند اما چهره ی فرد نیش خورده بود به رنگ های مختلف در می آمد.

سونگ چینگشی اصلی، فانی ها را درمان نمیکرد، ولی شیه چو گریه و التماس میکرد و میگفت پسرک مهم ترین شاگرد اوست و حاضر است هر بهایی برای درمانش بپردازد. سونگ چینگشی در آن زمان حس و حال خوبی داشت و با دیدن گریه ی او ناراحت شد. علاوه بر آن زهر زدایی مار ماسک شیطان ساده بود. در نهایت، تسلیم شد. به خدمتکارش دستور داد دو قرص سم زدایی به او بدهد و به شیه چو گفت به هیچ عنوان حق گریه کردن ندارد.

شیه چو به مدت سه روز کنار تخت شاگردش ماند و از او مراقبت کرد. شاگرد بالاخره هوشیاری اش را بدست آورد. هیچ اثر جیبی از بیماری در او دیده نمیشد ولی کمی زمان

میبرد تا لکه های روی صورتش کاملا ناپدید شوند. شیه چو همچنان نگران بود، میترسید سم ماندگار شود پس به مدت نصف ماه در دره پزشکی پادشاه ماندند و صبر کردند تا صورت پسرک کاملا خوب شود.

در آن زمان، شکوفه های هلو در باغ دارو مانند پارچه ای گلدوزی شده بر فراز آسمان بودند. معمولا وقتی سونگ چینگشی در حین تهیه ی دارو به مشکلی برمیخورد، در مکانی بلند مینشست و شکوفه های هلو را تماشا میکرد تا ذهنش آزاد شود. و هر بار اینکار را انجام میداد پیکر کوچک پسرک را میدید که زیر شکوفه های هلو در حال تمرین شمشیر زنی است.

فانی هایی که پا در مسیر تهذیبگری میگذارند مانند ماهی در مقایسه با اژدها بودند. خطرات و سختی های بسیاری وجود داشت پس فقط تعداد کمی میتوانستند مسیر را پیش بگیرند.

شیه چو همیشه با حالتی نگران، کنارش بود. یا نگران بود شمشیر از دستش رها شود، یا نگران این بود که خودش را خسته کند و به بدنش آسیب بزند. به همین دلیل استاد و شاگرد چند بار با یکدیگر دعوا کردند. در یک تصمیم ناگهانی سونگ چینگشی دامنه ی کاوش ذهنی اش را آزاد کرد تا دلیل دعوای آنها را متوجه شود. او شنید پسرک به شیه چو میگوید "شیفو^۵درسته فانی ها مثل جاودانه ها نیستن، ولی پدرم به من یاد داده که آسمان ها پاداش سعی و تلاشم رو میدن و سعی و تلاش زیاد، بی دقتی رو از بین میبره. پس من زحماتم رو دوبرابر میکنم و وقتم رو تلف نمیکنم."

^۵ استاد

"چیزی که میگی درسته." شیه چو با چهره ای آزرده پذیرفت و تلاش کرد او را راضی کند "ولی هنوز کامل خوب نشدی، میترسم به خودت صدمه بزنی. و ... چرا حتما باید شمشیرزنی تمرین کنی؟ فرقه یانشان راه موسیقی رو دنبال میکنه. بهتر نیست یاد بگیری فلوت یا گوجن یا یه چیز دیگه بزنی؟"

"موسیقی هایی که استاد به من یاد داده خیلی خوبه" پسرک با خجالت سرش را خاراند "اما من شمشیر زنی رو بیشتر دوست دارم. من میخوام مثل مو یوان استاد شمشیرزنی بشم. نگران نباش شیفو، من تمام آهنگ هایی که یادم دادی رو بلد شدم. من انقدر تمرینشون کردم که حتی بهتر از برادر و خواهر های ارشدم میزنم. شمشیر زنی مانع تمرین موسیقی من نمیشه. مطمئن باشید."

شیه چو چاره ای نداشت جز اینکه بگوید "بعدا برات یه دستکش ابریشمی پیدا میکنم. باید موقع شمشیر زنی بیوشیش. شب ها هم به دستت نرم کننده بزن تا دستات زمخت نشه. اگه دستت پینه بنده روی تمرینات تاثیر بدی میزاره."

پسرک خوشحال شد و با سرخوشی گفت "شیفو، شما خیلی مهربونید."

"خودت رو زخمی نکن." شیه چو با انگشتش آرام به پیشانی پسرک زد و غر غر کرد "شیطونک ناqla. استادت رو خیلی بد ترسوندی. از الان به بعد فقط توی محوطه مکتب تمرین میکنی و حق نداری بری روی کوه بازی کنی. بدون استراحت هم نمیتونی تمرین کنی وگرنه چشمت آسیب میبینه."

پسرک با قوانین جدید موافقت کرد.

شیه چو خم شد و سر پسرک را نوازش کرد و گفت " تو نمیدونی شیفو چقدر برات ارزش قائله... "

" میدونم، " پسرک سرش بالا آورد و با دلگرمی گفت " میدونم که قلمروی جاودان با تحقیر به تهنیگرهای فانی نگاه میکنه و حتی شیفو رو هم به خاطر قبول کردن شاگرد های فانی تحقیر میکنه. من نمی خوام باعث خجالت شیفو بشم، پس باید به مرحله ی شکل گیری هسته برسم تا به همه ثابت کنم که روش شیفو درسته "

شیه چو به آرامی با چشمانی سیاه و تاریک، به صورت او نگاه کرد.

پسرک آستین شیه چو را کشید و سرش را با خجالت پایین گرفت و گفت " ووهوان، شیفو رو بیشتر از همه دوست داره. "

شیه چو دستش را جلو برد و صورت رنگارنگ پسرک را نوازش کرد. دستش با اکراه روی خال زیر چشمش متوقف شد. خال به طرز خیره کننده ای زیبا بود. مدتی طولانی سکوت کرد و بعد لبخند مهربانی زد "شیفو هم تو رو بیشتر از همه دوست داره. "

گوچن: وسیله ای برای اهنگ زدن هست (لان جان هم داشت)

